



تیم ملی در مسابقات وزنه برداری قهرمانی جهان خوش درخشید

شاهکار «سهراب» و رفقا

۱۳



گفت‌وگو با «مرتضی امیری اسفندقه» به مناسبت سالروز تولدش

اخوان ثانی شعر

+ یادداشت‌هایی از محمد کاظم کاظمی، مصطفی محدثی و حمیدرضا شکارسری درباره او

۱۴

شنبه ۹ آبان ۱۳۹۷
۲ رجب‌الاول ۱۴۴۰
شماره ۵۰۰
ZENDEH@ZENDONLINE.IR

۱۲

ورزش

آخرین فرصت پرسپولیس برای قهرمانی در آسیا

سرخ‌های زخمی

در محاصره سامورایی‌ها

پس از یک هفته استرس، نگرانی و حسرت عصر امروز انتظار هواداران پرسپولیس برای تحقق رؤیای‌شان به پایان خواهد رسید. تیم فوتبال پرسپولیس امروز و از ساعت ۱۸:۳۰ در حساس‌ترین بازی تاریخش درحالی به میدان می‌رود که با توجه به نتیجه دیدار رفت برابر حریف ژاپنی امیدوار است تا برای اولین‌بار جام قهرمانی لیگ قهرمانان آسیا را کسب کند و با خلق حماسه یک شب تاریخی را برای فوتبال و ورزش کشور رقم بزند تا علاوه بر جبران دیدار رفت انتقام استقلال که سال ۱۹۹۹ در فینال آسیا در ورزشگاه آزادی مقابل یک تیم ژاپنی شکست خورد را نیز بگیرد. پرسپولیس تارسیمن به اولین قهرمانی خود در آسیا فقط سه گل فاصله دارد. قهرمانی خیلی دور از دسترس به نظر نمی‌رسد حداقل رویای هواداران پرسپولیس و حتی فوتبالیست‌های ایرانی است که شاگردان پرفسور بعد از سال‌ها یک تیم ایرانی را قهرمان آسیا کنند. اما عصر امروز دو تیم در شرایطی به مصاف هم خواهند رفت که مربیان دو تیم شرایط کاملاً متفاوتی را تجربه می‌کنند. سرمربی کاشیما نیمکنی قوی و پربازیکس در اختیار دارد و پراکتو دستنی خالی و بازیکنانی کم‌تعداد و بی تجربه. پرسپولیس برای این دیدار دو بازیکن اصلی و تاثیرگذار خود را در اختیار

ادامه در صفحه ۱۲



۱۶

ایستگاه

چرا «لئوئیس فراخان» آمریکایی
شعار «مرگ بر آمریکا» داد؟

شهروند جهان

۱۱

معارف

نوشتاری از حجت‌الاسلام رسول جعفریان

آفت‌های سیطره تفکر عرفانی بر علوم طبیعی

۱۰

مردم

با حسین آقا بابایی یکی از ۲ هزار نانوای
شهر کوچک «گمشچه» که قطب نان ایران است

نان درآوردن از نان

روایت‌هایی از زندگی سید نورخدا موسوی تنها جانباز ۱۰۰ درصد ایران که سه روز پیش به شهادت رسید

#خوشبخت‌ترین – زن – دنیا



بروند. تازه خودروی تویوتای ما این‌قدر تیر خورده بود که به آقا سید بود و مدام ابراز نگرانی می‌کردم؛ آن‌قدر که راننده تاکسی گفت: «حالا که خواهرمان اینقدر نگران است، شما هم بیشتر مراقباتش را بکن.»

سوار اتوبوس که شد، به حضرت فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) گفتم: «مادرجان، آقا سید را امانت به شما می‌سپارم.»

هم می‌دیدم، هم حرف‌هایم را درک می‌کرد

شاید هرکس دیگری جای کبری حافظی بود، وقتی می‌فهمید شوهرش به چه حال و روزی افتاده و دیگر خیلی امیدبی به بازگشتش به زندگی عادی نیست، زهرای ۷ ساله و محمد ۵ ساله را برمی‌داشت و می‌رفت سراغ زندگی خودش. اما او عاشقانه پای زندگی‌اش ماند و ۱۰ سال تمام سید نورخدا را تر و خشک کرد و به او رسید که شاید روزی سید نورخدا بشود همان سید روزهای اول زندگی: «وقتی از ماجرا مطلع شدم و بالای سر او رسیدم، به حضرت فاطمه زهرا(سلام‌الله‌علیها) گفتم: «مادرجان امانتم را برگردانید»، روزهای خیلی سختی بود. امیدوارم برای هیچ کس اتفاق نیفتد. آقا سید سه ماه برای مداوا در بیمارستان تحت نظر پزشکان بود. در طول این سه ماه کار هر روزم بود که به خانه همسایه‌ها بروم و التماس کنم برای ششفای آقا سید دعا کنند. هر کسی را می‌دیدم، اولین حرفی که می‌گفتم، طلب شفا برای آقا سید بود. پزشکان امیدبی به بازگشتش نداشتند. زمانی که خبر بهبود نسبی‌اش را دادند، انگار دوباره متولد شدم. دکترها می‌گویند: «آقا سید در کماتست و زندگی نیاتی دارد.» در حالی که او ما را می‌بیند و حرف‌هایم را درک می‌کند.

اوایل شک داشتم که آقا سید متوجه حرف‌ها و حضورم شود، تا اینکه یک‌روز کنارش نشستم و گفتم: «آقا سید پس کی بلند می‌شوی تا قد کشیدن بچه‌ها را ببینی؟ زهرا و محمد دارند بزرگ می‌شوند.» او نگاه می‌کرد، بدون این که بتواند حرفی بزند. ناگهان قطره اشکی از گوشه چشمش چکید. آقا سید درک می‌کند. با وجود نفس مبارک او من خوشبخت‌ترین زن دنیا هستم.»

روز چهارشنبه همه حواس‌ها به سمت مشهد بود. صفحه‌های اینستاگرام پر بود از عکس‌های حرم امام رضا(ع). در توییتر هم #همه_خادم_الرضا بودند. یک اسکرین‌شات ساده از صفحه کانال تلگرامی شهید زنده سید نورخدا موسوی، همه معادلات را تغییر داد. کل تصویر یک متن پنج کلمه‌ای بیشتر نبود: «شهید شد»، «بابام شهید شد». بعد هم خیلی طول نکشید که عکس‌های تنها جانباز ۱۰۰ درصد ایران در اینستاگرام ترند شد. یک جمله کوتاه هم ضمیمه همه‌شان بود. سید نورخدا موسوی بعد از ۱۰ سال کما به شهادت رسید.

ازدواج آسمانی

درست است که در سیستان شهید شده، اما اهل لرستان بود. متولد ۱۳۴۹/۶/۱ شهر خرم‌آباد. فرزند اول خانواده بود و از آن‌جایی که پدرش کارگری می‌کرد و سختش بود که خرج هشت سسر عائله را بدهد، نورخدا هم درس می‌خواند و هم کار می‌کرد که کمک‌خرج خانواده باشد. همسرش می‌گوید: «دوستان آن دوره‌اش تعریف می‌کنند که آقا سید خیلی بخشنده بود. هر وقت در بازی‌هایمان مسئله و بحثی پیش می‌آمد؛ حتی اگر حق با او بود، کنار می‌کشید تا کسی ناراحت نشود. در دوران سربازی به خاطر وضعیت سخت معیشتی خانواده، آخر هفته‌ها کار می‌کرد تا مبادا باری بر دوش خانواده‌اش باشد. بعد از سربازی هم وارد دانشگاه علوم انتظامی شد و سال ۱۳۷۷ درش تمام شد. سال ۱۳۷۸ هم آمد خواستگاری من و باهم ازدواج کردیم. خواهرش عرویس عمام بود؛ اما روز خواستگاری من برای اولین بار نورخدا را می‌دیدم. از همان دیدار اول احساس کردم او متفاوت و همان فرد مورد نظر برای ازدواج با من است. فکر می‌کردم ازدوایم آسمانی است.»

دلشوره‌های تمام نشدنی

چند سالی باید در تهران خدمت می‌کرد. دخترش زهرا و پسرش محمد همان‌جا به دنیا آمدند. دخترش که سه ساله شد برگشتند خرم‌آباد، اما نا آرامی‌های سیستان شروع شده بود. یک جوانک بیست و چندساله به نام عبدالملک ریگی، با پول‌های سعودی و آمریکایی برای خودش دار و دسته‌ای راه انداخته بود و به هیچ‌کس رحم نمی‌کرد. برایش فرقی نداشت که طرف مقابلش چه کسی است؟ حتی به هم‌زبان‌های خودش هم رحم نمی‌کرد. به قول خودش قصد داشت از رژیم زهر چشم بگیرد. همان روزهای که سید نورخدا تازه منتقل شده بود به خرم‌آباد، مأموریت‌هایی به سیستان و بلوچستان آغاز شد. سید بود فرمانده یگان تکاورری لاز. مأموریتش هم دو ساله بود. کبری حافظی، همسر سید نورخدا، تعریف می‌کند: اسفندماه سال ۱۳۸۷ بود. آقا سید باید به سیستان وبلوچستان می‌رفت. با اینکه همه چیز بر وفق مراد بود؛ اما دلشوره عجیبی داشتم. نگران آقا سید بودم. روزی که می‌خواست برود، گفتم: «خانم مواظب خودت و بچه‌ها باش. برای این دلشوره هم پیش یک دکتر برو.» به محمد هم گفتم: «بابا زمانی که من نیستم، شما مرد این خانه هستی. حواست به همه چیز باشد.» دلیم آرام و قرار نداشت. از آقا سید خواستم اجازه دهد تا ترمینال به همراه بچه‌ها بدرقعاتش کنیم، او قبول کرد. من و بچه‌ها به سرعت آماده و سوار تاکسی شدیم. آقا سید جلو نشست. من و

مجاز آباد

خبرنگار گش‌ها!



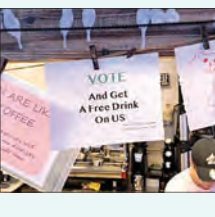
هشتگ #شفافیت مالی مدت زیادی است که در توییتر داغ شده و کاربران با انتشار این هشتگ خواهان افشاگری درباره منابع مالی شبکه‌های ماهواره‌ای می‌شوند. کاربران در چند روز اخیر خواستار افشاگری درباره منابع مالی شبکه «ایران اینترنشنال» شده بودند. بعد از کشمکش‌های زیاد، سرانجام روزنامه «گاردین» با انتشار گزارشی به قلم یک خبرنگار ایرانی اعلام کرد که حامی مالی اصلی شبکه فارسی زبان «ایران اینترنشنال» سعودالقطاطی، رئیس دفتر محمد بن‌سلمان و هدایت کننده تیم ترور خاشقچی روزنامه نگار سعودی است! علی‌علیزاده درباره این افشاگری در صفحه توییترش نوشت: «خبرنگار گاردین در توییته که باید آن را رالزله خبری سال نامید، تأیید کرده خاشقچی ۶ روز قبل از مرگش رابطه «ایران اینترنشنال» و سعودالقطاطی و بن سلمان را به گاردین افشا کرده و به خاطر این افشاگری کشته شده است.» بعد از این ماجرا گمانه زنی‌هایی درباره در خطر بودن جان خبرنگار افشاگر روزنامه گاردین مطرح شد و علیزاده خطاب به سفیر ایران در انگلیس در توییترش نوشت: «سعيد كمالي ۳ صبح افشاگری کرده و از آن لحظه در دسترس نیست. نگران جانش هستیم. از سفیر ایران می‌خواهم ا این خبرنگار نگار شجاع ایرانی مقابل تبهکاران خبرنگار گش سعودی محافظت کنید!»

رؤیای ثروتمند شدن



«محمد رضا گلزار» این روزها بدجوری زیر تیغ انتقاد قرار گرفته است. اگر حواشی مختلفی که چند روز در میان در فضای مجازی دامن‌گیر گلزار می‌شود را ندیده بگیرید، بیشتر انتقاده‌ها حول مسأله «برنده باش» و اجرای او در مسابقات است. بسیاری از کاربران بریده‌هایی از جریان «برنده باش را در کنار بریده‌هایی» با مسابقه معروف «کی می‌خواود پولدار بشه؟» با اجرای «امیتاب باچان» قرار می‌دهند و گلزار و تیمش را به تقلید از این مسابقه هندی متهم می‌کنند. محمد مهدی خالقی –سنتدسناز– هم در اینباره در اینستاگرامش نوشته است: «برنامه برنده باش با اجرای محمدرضا گلزار از تقلید صرف از برنامه معروف «کی می‌خواود پولدار بشه؟» با اجرای امیتاب باچان، بازایرگ کهنه‌کار سینمای هند است. سؤال ما این است که جامعه ایران از هر نظر با جامعه هند مطابق است که نسخه تقلیدی رسانه‌ای هند برای ما پیچیده می‌شود؟ رؤیای ثروتمند شدن یکی از رویاهای دیرین بالیوود برای تخدیر بیش از یک میلیارد هندیایی است. آیا جامعه ایران اسلامی هم نیاز به تخدیر دارد؟ نیاز به هپروت ثروت دارد؟ یا نیاز امروز ما در جنگ اقتصادی، مقاومت و قناعت است؟»

وطن پرستی به سبک آمریکایی‌ها



اخیراً تصویری از یک کفه در شهر «استوریا» ایالت «اورگن» در کشور آمریکا در فضای مجازی منتشر شده که حساسی میان کاربران جنجال به پا کرده است. صاحب این کافه با نصب یک کاذب در مغازه‌اش از مشتری‌ها خواسته در انتخابات میسان دوره آمریکا به نامزد مورد نظرش رأی دهند و در ازای آن یک نوشیدنی رایگان بگیرند! یکی از کاربران

با انتشار این تصویر نوشته است: «از نظر یک برانداز «ما» ی ما با «مای اون‌ها» خیلی فرق می‌کند. اگر توی ایران بری رأی بدی و چیزی هم که نمیدن و آخر سر فقط انگشتت جوهری بشه مزدور حکومتی ولی اگر توی آمریکا بری رأی بدی و یک نوشیدنی رایگان بگیري وطن پرستی!»

حاشیه

من و بابام

اسم سید نورخدا را که در اینستاگرام جست‌وجو کنید، به یک صفحه می‌رسید. صفحه‌ای که دخترش برای او درست کرده است و اتفاقات روزمره زندگی‌اش را در آن می‌نویسد. از دیدارهای مردم و مدیران با پدرش گرفته تا اتفاق‌هایی مثل کارنامه گرفتن و بزرگ شدن برادر کوچک‌ترش:

چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۷

عصر امروز استادان دانشگاه‌های پیام نور استان ایلام که نزدیک ۳۰ نفر بودن، به دیدار پدرم آمدند. با این عزیزان دواستاد از دوکشور آفریقایی هم ابراز تمایل می‌کنند که حتما شهید زنده را ببینند. دیدار استاد اویس خواوار از کلمبیا که بتازگی به دین مبین اسلام و شیعه ایمان آورده بودم و مسلمان شده بود و آرتوئا دیالو از بورکینافاسو بهیافته از وهابیت به تشیع. من در بیرون از منزل سر کلاس درس بودم، وقتی به خانه برگشتم مادرم خیلی گریه کرده بود و چشم‌هایش پر از اشک. پرسیدم مادر بابا تشنج کرده، گفت نه عزیزم امروز وقتی این دو عزیز علاقه‌شان را به بابات دیدم، به پدرت بیشتر افتخار کردم. استاد‌های دیگر بعد از ساعتی دیدار و ابراز علاقه خالصانه به آقا سید خداحافظی کردند و در کوچه منتظر این دو عزیز ماندند، ما این دو نفر گویی کم شده شان را پیدا کرده بودند، سسر بر تخت پدر گذاشته بودند و رازها داشتن با آقا سید. اویس خواوار وقتی مجبور شد با آقا سید خداحافظی کند، دوباره برگشت و گفت می‌خواهم با کمک همسرم به معرفی آقا سید نورخدا برای کشورم به این شهید زنده اسلام خدمت کنم. آن‌ها رفتند در حالی که دل‌هایشان را جا گذاشتند.

شنبه ۳ شهریور ۱۳۹۷

امروز فامیل بابام اومد خونمون از خاطرات کودکی بابام گفت. من هم خندیدم. بدش گفت، بخند زهرا باز هم بخند منو یاد خنده‌های بابات انداختی درست مثل بابات میخندی. به عکس کودیکم نگاه کردم به خنده‌های سال‌های دور پدر نگاه کردم. با بغض رو کردم به تخت پدر دست‌هایم به صورت بابام کشیدم گفتم بابایخند تا من هم یاد خنده‌های کودکیم بیفتم. اما دوستان بابام نه بابا خندید و نه من از خنده‌هایم لذت بردم، به یاد حرف مادر افتادم که گاه می‌گویدخنده تلخ من نه از دل خوش من است، کارم از گریه گذشته به آن میخندم. اما دوستان بابام شما با عزیزانتان بگوید، بخندید و شاد باشید که شادی شما شادی ماست.

شنبه ۹ شهریور ۱۳۹۷

من و مامانم و دخیلی که بر پنجره فولاد بستیم و اشک‌هایی که مادر از بیقراری دوری ۴۸ساعته بابا داره می‌کشه و امام رفوف وحاجت و ایوان و گنبد طلا، خاطرات آخرین زیارت پدر در زمستان ۸۷و نظاره بر آب وضوی بابا سخاقت‌های که با ما مرور خواهد کرد خاطرات آبی که نوش جان پدر کرد.رامش ما فقط اینجاست چون مادر بی‌نهایت بی‌قرار پدر شده و تلفن پشت تلفن دیگه داداش محمدم هم حوصله جواب تلفن‌های تکراری را ندارد. پیش از اینکه مادر بگوید بابا خوب است، محمد جواب می‌دهد الو بابا خوبه خوبه زیاد مزاحم من وبابا نشید برید به زیارت تان برسید...مادر می‌گوید مانند مادری هسته که بچه خردسالم را جا گذاشته‌ام.

پیشنهادسفر

خاطرات خاک گرفته مردم کویر

دیدنی‌های بازار تاریخی و مسجد جامع ناین

حسین رسول‌زاده: لش‌های چوبی و قفل‌های زنگار گرفته. در بازار ناین، خاک مرگ پاشانده‌اند. دکان‌ها تعطیل است و کسبه رفته‌اند تا جای دیگری کاسبی کنند. تنها ستون‌های روشن آفتاب است که همچنان، مثل روزهای پر رونق بازار، از نورگیرهای سقف، می‌تابند روی کف آجرفرش بازار.

سال‌ها می‌شود که بازار ناین دیگر آن رونق سابق را ندارد. بازاری که ۸۰۰ سال، همه فراز و فرودهای تاریخ را تاب آورده. حالا خسته و خاک خورده به حال خودش رها شده تا غبار فراموشی، آرام آرام بنشیند روی خاطره‌های دیر و دور مردم کویر.



❖ سرنوشت تاریخی‌ترین بازار ایران

بازار ناین، تاریخی‌ترین بازار ایران است و همه ویژگی‌های یک بازار را، در سنت شهرسازی ایرانی، در خود حفظ کرده است. در گذشته شهرهای ایران، بازار همیشه در مرکز همه رفت و آمدهای شهری است. همه کوچه پس کوچه‌های شهر، به بازار ختم می‌شود و چارسوق، همان جایی است در بازار که محل تقاطع محورهای اصلی شهر است. مسجدها و مدرسه‌های بزرگ، دری به بازار دارند و حمام‌ها و حسینیه‌ها، هم همین جا هستند همه مردم شهر، به حکم هنر معماری ایرانی، در همه رفت و آمدهای خود از بازار می‌گذرند و بر رونق آن می‌افزایند و بازار ناین همه این ویژگی‌ها را در خود دارد. افسوس که روزگار سپری شده مردم سالخورده، همه این شکوه را از این بازار تاریخی گرفته است. توسعه شهر جدید ناین، در محور دیگری اتفاق افتاده است و اهالی ناین، خاطره‌های پدرها و پدربزرگ‌هایشان را پشت درهای کلون شده بازار، جا گذاشته‌اند و رفته‌اند تا آینده شان را جای دیگری بسازند. تنها چند پیرمرد باقی مانده‌اند که هنوز هم هر روز صبح می‌آیند، بسم الله می‌گویند، کلید را در قفل می‌چرخانند، درها را باز می‌کنند، لش‌های چوبی را از روی پنجره‌ها بر می‌دارند، روی سنگفرش، آب می‌پاشند و جارو می‌کشند. آن وقت دره‌ها چرخ‌چران، از ستون‌های نور بالا می‌وند تا خود را به خلوگه خورشید برسانند.

❖ از دروازه چل دخترن تا مسجد خواجه

یکی از دروازه‌های ورودی شهر(چل دخترن)، به همین بازار، باز می‌شود. بازار از این دروازه شروع می‌شود و در یک مسیر خطی به «مسجد خواجه» ختم می‌شود. ۱۷۰ دربند مغازه بازار، در دو طرف همین مسیر ۲۴۰ متری قرار دارد. بازار، دو تا کاروانسرا هم دارد که در قدیم کاروان‌هایی که راه‌های دور و نزدیک به ناین می‌رسیده‌اند، آن‌جا اتراق می‌کرده‌اند. شهر ناین در قدیم، محل تقاطع محورهای مختلفی بوده که شهرهای عمده آن روزگار را به هم وصل می‌کرده است.

بازار ناین کلاماً سر پوشیده است. سقف بازار گنبدی است و بالای هر گنبد، نورگیر دایره‌ای شکلی وجود دارد که نور بازار را تأمین می‌کند. ردیف نورگیرها در دالان دور و دراز بازار، یکی از زیباترین جلوه‌هایی است که هر روز می‌شود در بازار ناین دید. ورودی مغازه‌ها، طاقی شکل است و اندازه‌شان در جاهای مختلف بازار، متفاوت است. در سال‌های رونق، بازار ناین پر بود از مغازه‌های مسگری، قالی‌فروشی، بزاز، عطاری و علاقی(علوفه فروشی). بخش‌هایی از این بازار تاریخی در سال‌های اخیر توسط اداره میراث فرهنگی ناین مرمت شده و شماری از هنرمندان صنایع دستی به بازار برگشته‌اند تا شاید بتوانند رونق را دوباره به این مجموعه تاریخی برگردانند. اما بیشتر بازار همچنان متروکه است و تا آبادی و رونق، راه زیاد دارد. راهی که اشتیاق گردشگران و حضور آن‌ها در این بازار، می‌تواند کوتاه‌ترش کند.



❖ نگین آجری کویر؛ ساه و زیبا

نمی‌شود از بازار ناین گفت و مسجد جامع این شهر را از قلم برداخت. مسجد جامع ناین بیش از هزار سال پیش در روزگار آل‌بویه بنا شده است. این مسجد از معدود مساجدی است که در فراز و فرود تاریخ، کمتر دچار تغییر و تحولات شده و توانسته شکل اولیه خود را از گزند حوادث حفظ کند. مسجد جامع ناین در دل کویر جای گرفته پس طبیعی است که بیشترین مصالح آن، خشت و آجر باشد.

آن چه بیننده را در اولین برخورد با این مسجد به وجد می‌آورد؛ اوج هنر آجرکاری است که معماری این بنا را در پوسته‌ای از خاک رس قرار داده. نمای معماری این مسجد پوشیده شده از آجر و جرزهای آن ساده و زیبا با خطوط اسلیمی ظریف تزئین شده است. تمام ورودی‌ها، سقف دهانه‌ها و محراب مسجد ناین از لحاظ معماری ارزش بسیاری دارند و در نوع خود کم‌نظیر هستند. بخشی از آن‌ها گچ‌بری است و بخشی با رنگ روی گچ ترسیم شده است. مسجد ناین در اوج سادگی بسیار زیباست. شکل ظاهری مسجد مربع شکل دارای یک حیاط مرکزی نسبتاً کوچک است که در اطراف آن ایوان و شبستان‌ها با ستون‌های کوتاه و طاق‌های هلالی قرار گرفته است. محراب این مسجد که یکی از زیباترین نمونه‌های محراب مساجد ایرانی بوده در ضلع جنوبی مسجد واقع و با گچ‌بری بسیار نفیسی تزئین شده است. در کنار این محراب منبر چوبی منبت‌کاری شده قرار گرفته که تاریخی ۷۰۰ ساله دارد. این مسجد دارای یک مناره ۲۸ متری هم هست.

«حسین آقابایی» ۳۱ سال دارد و آبان امسال سیزدهمین سالی است که نانوایی‌اش را راه انداخته. او خمیرگیری و چانه‌زنی و شاطری را از مادرش آموخته است. او حتی ساخت تنور را هم از مادرش آموخته است. بخش عمده‌ای از کار نان پختن پیش از این با زن‌های کمشچه بوده حالا‌ما مردها هستند که در این حرفه حرف اول و آخر را می‌زنند؛ هرچند هنوز هم بسیاری از خانم‌ها در نانوایی‌ها مشغول به کار هستند.

او می‌گوید: «اینکه می‌بینید، شکر خدا، کارم پر رونق است، هم به سعی و تلاش خودم برمی‌گردد و هم به این ربط دارد که کار را از استادکار قبلی آموخته‌ام.

❖ گندم دختر زمین

کمشچه، که خود اهالی به آن «گُمشه» می‌گویند، شهر نان‌پزهای قابل است. نانواهای کمشهای یک اصل اساسی را در کارشان رعایت می‌کنند. آن‌ها تا بتوانند از آردهایی برای پخت نان استفاده می‌کنند که محصول همین منطقه است. دور تا دور کمشه، زمین‌های حاصلخیزی است که در آن‌ها گندم کاشته می‌شود. کشاورزان روستاهای اطراف کمشه، حرمت ویژه‌ای برای گندم قائل هستند. به اعتقاد آن‌ها، گندم دختر زمین است. آن‌ها زمین‌هایی را حاصلخیز می‌دانند که بشود در آن‌ها گندم کاشت.

آقابایی که با بسیاری از این کشاورزها آشناست می‌گوید: «چند جور گندم در اطراف کمشه کاشته می‌شود. دو نوع از این گندم‌ها بیشتر به کار نان‌پزی می‌آید؛ یکی‌شان گندمی است که رنگش تیره است و آرد و نانی که از این گندم حاصل می‌شود، از تیرگی به قهوه‌ای می‌زند. یکی هم گندم روشن‌تری است که ما به آن «گندم خوشه» می‌گوییم. آرد و نانی که از گندم خوشه درست می‌شود، رنگ روشنی دارد و مدت زمان بیشتری تازه می‌ماند.»

گندم دیم در اطراف کمشه به عمل نمی‌آید. بویژه در این سال‌ها، آن قدرها بارانی نمی‌بارد که بشود با آن، گندم دیم کاشت. هرچه است، آب قنات است. کمشه هفت هشت قنات دارد که در بخشی از آن‌ها همچنان آب جاری است و کشاورزهای کمشهای با آن کشاورزی می‌کنند. چاه‌های آب هم هست که همراه قنات‌ها، زمین‌های کشاورزی را سیراب می‌کند. آقابایی به این چاه‌ها می‌گوید: «مکینه‌ها» یعنی چاه‌هایی که آب را از دل زمین می‌مکند

❖ آسیاب‌هایی که دیگر نیست

در زمین‌های اطراف کمشه، قبل از این‌ها، آب بسیار بیشتر بوده؛ آن‌قدر که چرخ آسیاب‌ها را هم می‌چرخانده است. در اطراف کمشه، آسیاب‌های فراوانی بوده که حالا بیشترشان خراب شده است. اهالی روستاهای اطراف کمشه، تنها به آسیاب‌هایی آسیاب(آس+آب) می‌گویند که چرخ سنگی‌شان(آس) با آب قنات یا آب چاه

آرمد/ حسن احمدی فرد اهالی «گُمشچه» همه‌شان نانوا هستند. آن‌ها پشت در پشت، کارشان نان پختن بوده. نانوایی آن قدر در کمشچه فراوان است که اصفهانی‌ها به این شهر نزدیک خودشان، می‌گویند: «پایتخت نان» سال‌هاست که نان‌های کمشچه قوت غالب اهالی این منطقه است. تا جایی که آوازه نان‌های این شهر کوچک، از حد شهر و شهرستان گذشته و به استان و فراتر از آن رسیده است. حتی هستند اصفهانی‌ها و تهرانی‌هایی که نانی جز نان کمشچه سر

می‌چرخیده و الا در این منطقه خراس(خر+آس) هم بوده که چرخ سنگینش را الاغ و قاطر می‌چرخانده و البته دستاس(دست+آس)هایی که دست مادرها و مادربزرگ‌ها آن را به گردش درمی‌آورده و گندم‌ها را آرد می‌کرده است.

حالا آسیاب‌های برقی جای همه این‌ها را گرفته است. شماری از اهالی منطقه که پدرها و پدربزرگ‌هایشان، آسیاب داشته‌اند، حالا آسیاب‌های برقی خریده‌اند و گندم تولیدی منطقه را آرد می‌کنند؛ دستگاههایی صنعتی که هم گندم را پاک می‌کند و هم آسیاب. آقابایی با چندتایی از آسیاب‌کارها هم آشناست. می‌گوید: خودم گندم می‌خرم و خودم گندم‌م را می‌دهم تا آسیاب بشود. این طوری خاطرم جمع است که آرد نانوایی آرد با کیفیت است.

آقابایی اعتقادی به آردهای کارخانه‌ای ندارد. می‌گوید: آردی که سبوس و نشاسته‌اش را بگیرند که دیگر آرد نیست؛ تفاله گندم است. او معتقد است که خدا گندم را برای رزق بشر فرستاده و برای همین هم همه چیز گندم، به اندازه و مناسب است و اگر یکی از مواد از گندم جدا بشود، نان دیگر کیفیت ندارد.

آقابایی می‌گوید: تا حالا از خودتان پرسیده‌اید چرا این همه بیماری‌های معده و کبد و کلیه زیاد شده؛ لابد بخشی از آن به خاطر همین نان‌هایی است که مصرف می‌کنیم.

❖ نان با طعم آرد سنتی

اهالی کمشه قبل از این از آردهای کارخانه‌ای هم استفاده می‌کردند. آقابایی می‌گوید: هر ماه چند صد تن آرد صنعتی به کمشه می‌رسید. هر نانوایی ۳۰۰، ۴۰۰ کیسه آرد، سهمیه داشت. نانوایی‌ها با

برش

کمشه‌ای‌ها نانی را نان مرغوب می‌دانند که در تنورهای گلی پخته باشد. آن‌ها معتقدند گندم از خاک می‌روید و با خاک انس دارد؛ نانی هم که از این گندم به عمل می‌آید باید روی خاک پیزد. این هم اصل مهمی است که نانواهای کمشه‌ای به آن پایبند هستند

همین آرد و با آردهای سنتی، نان می‌پختند، تاین که چند سال پیش سهمیه آرد قطع شد. ما مجبور شدیم قیمت نان کمشه را افزایش بدهیم.اما این قطعی سهمیه آرد یک خوبی هم داشت و آن این است که پخت نان با آردهای محلی، بیشتر و بیشتر شد. حالا وقتی با آرد خود منطقه، نان می‌پزیم خاطرمان جمع است که محصول مناسبی دارد به نام نان کمشه سر سفره مردم می‌رود.»

به گفته آقابایی در پخت نان کمشچه از هیچ ماده افزودنی صنعتی استفاده نمی‌شود. آن‌ها نان را همانطوری می‌پزند که پدران و مادرانشان می‌پختاند.

می‌گوید: مشتری‌هایی دارم که هفته‌ای دو سه بار فاصله‌افشان تا کمشه را رانندگی می‌کنند تا نان

این جا را ببرند سر سفره زن و بچه‌شان.

برای خریدن نان کمشه البته لازم نیست حتماً به این شهر سفر کرد. وانت‌دارهای اصفهانی نان کمشه را به سراسر استان و حتی استان‌های دیگر می‌رسانند. شماری از وانت‌دارها، کارشان جایه جایی نان کمشه است. اهالی کمشه به

سفره نمی‌گذارند. بوی خوش نان‌های کمشچه‌ای به اینترنت هم راه یافته. سایت‌هایی راه‌اندازی شده‌اند تا نان کمشچه را به همه کاربران اینترنت شناسانند. یکی از این سایت‌ها متعلق به نانوای جوانی است که معتقد است وظیفه دارد سوغات پر برکت شهرستان را به اهالی اینترنت معرفی کند؛ بویژه به نسلی که آن قدرها اهل نان خریدن و نان خوردن نیستند.

آن‌ها «تاجر» می‌گویند. تاجرهای نان، نان را از نانوایی‌های کمشه می‌خرند و به سوپرمارکت‌ها و فروشگاه‌ها می‌فروشند. این طوری هم خاطر کمشه‌ای‌ها جمع است که آن همه نانی که می‌پزند روی دست‌شان نمی‌ماند و مشتری‌های دور و نزدیک نان کمشه هم می‌دانند که با کمترین زحمت می‌توانند به نان تنوری مورد علاقه‌شان برسند.

❖ اختراع اهالی کمشه

کمشه‌ای‌ها نانی را نان مرغوب می‌دانند که در تنورهای گلی پخته باشد. آن‌ها معتقدند گندم از خاک می‌روید و با خاک انس دارد؛ نانی هم که از این گندم به عمل می‌آید باید روی خاک بپزد. این هم اصل مهمی است که نانواهای کمشهای به آن پایبند هستند. در قدیم همه نانوایی‌های کمشه، نان‌ها را در تنورهایی گلی می‌پختند، اما چند دهه‌ای است که پای نانوایی‌های گازی (دستگاه‌های بزرگ نان‌پزی) هم به کمشه باز شده است. با این وجود، کمشه‌ای‌ها باز هم به همان

اصل قدیمی وفادار مانده‌اند. آن‌ها تغییری مهم در دستگاه‌های دوار نان‌پزی به وجود آورده‌اند. نانواهای کمشه‌ای روی صفحه آهنی دستگاه، که خمیر نان روی آن پهن می‌شود و حرارت می‌بیند را با یک لایه گل تنور، پوشانده‌اند. آن‌ها معتقدند نانی که روی صفحات آهنی پخت می‌شود، یک طرفش کمتر حرارت می‌بیند و خمیر می‌ماند؛ لایه گلی اما کمک می‌کند تا حرارت به شکلی مطلوب به نان برسد. آقاباییسی، این را «اختراع اهالی کمشه» می‌داند. نوآوری‌های نانواهای کمشه‌ای محدود به همین لایه گلی نمانده. آن‌ها همپای تغییرات وورشد سلیقه مشتری‌هایشان جلو

حاشیه

«گُمشچه» کجاست؟

علی‌آباد از جمله این بناها هستند. آستان مقدس امامزاده ابوالحسن(ع) استان اصفهان. کمشچه ۲۰ کیلومتر با شهر اصفهان فاصله دارد. این شهر در حاشیه جاده اصفهان به اردستان قرار دارد. جمعیت آن نزدیک به ۶ هزار نفر است که نزدیک به ۲۰۰ نفر از آن‌ها در ۳۰۰ نانوایی شهر مشغول به کار هستند. کمشچه شهری با بافت تاریخی است. بناهای خشت و گلی فراوانی را می‌توان در کمشچه دید. قلعه‌های شاهواری و

کمشچه شهری است در بخش «حبیب‌آباد» شهرستان «برخور» در استان اصفهان. کمشچه ۲۰ کیلومتر با شهر اصفهان فاصله دارد. این شهر در حاشیه جاده اصفهان به اردستان قرار دارد. جمعیت آن نزدیک به ۶ هزار نفر است که نزدیک به ۲۰۰ نفر از آن‌ها در ۳۰۰ نانوایی شهر مشغول به کار هستند. کمشچه شهری با بافت تاریخی است. بناهای خشت و گلی فراوانی را می‌توان در کمشچه دید. قلعه‌های شاهواری و



با حسین آقا بابایی یکی از ۲ هزار نانوای شهر کوچک «گُمشچه» که قطب نان ایران است

نان در آوردن از نان

آمده‌اند. نانوایی‌های کمشه که روزگاری فقط نان سنتی کمشه (نان خشکه و نان نرمه) می‌پختند، حالا علاوه بر نان نیمه صنعتی، نان رژیمی، نان ماست موسیر، نان پیاز و جعفری، نان شوید و... هم می‌پزند. ۲۰ نوع نان در نانوایی‌های کمشچه تولید می‌شود که ۱۳ نوع آن ثبت ملی هم شده است.

آقابایی می‌گوید: از تغییر و تحول نمی‌شود فرار کرد. ذائقه مشتری تنوع بیشتری را در حوزه نان می‌خواهد و نانواها هم وظیفه دارند به این خواست، احترام بگذارند.

❖ نان بهتری بخوریم

سایت اینترنتی هم یکی از نوآوری‌هایی است که حسین آقابایی وارد حرفه نان‌پزی کمشهای‌ها کرده است. می‌گوید: «سایت درست کردم تا نان کمشه را معرفی کرده باشم.» تأکید می‌کند: «آن قدر مشتری دارم که نیازی به گرفتن سفارش‌های اینترنتی نداشته باشم اما می‌دانم بودن سایتی که نان مرغوب را معرفی می‌کند، کاربرها را تشویق می‌کند که نان بهتری بخرند و مصرف کنند.»

پیشینه چرا نانی که مصرف می‌کنیم نان مرغوب نباشد؟

حسین آقابایی، کارش را از صبح زود با آماده کردن خمیر آغاز می‌کند. خمیر باید دو ساعتی بماند تا خوب ورپایند. او هر روز صبح تا عصر نان می‌پزد تا پاسخ سفارش مشتری‌ها را بدهد و نان مرغوب به دستشان برساند. با آن که مدتی است شماری از نانوایی‌های کمشه به خاطر شرایط نامطلوب اقتصادی، دست از کار کشیده‌اند اما مشتری‌های آن کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواجش هم نان می‌پخته. می‌گوید: «نان مجلسم را خودم بپختم؛ چون روز مراسم نمی‌رسیدم نان بپزم، نان‌ها را روز قبل پختم.» تأکید می‌کند: «ما کمشه‌ای‌ها مشتری‌های نان کمشه، هر روز بیشتر می‌شود. هر کیلو نان سنتی، در کمشچه ۶۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. نانواهای کمشچه‌ای نان را کیلویی می‌فروشند تا خاطرشان جمع باشد که در ازای پولی که از مشتری گرفته‌اند، کم‌فروشی نکرده باشند.

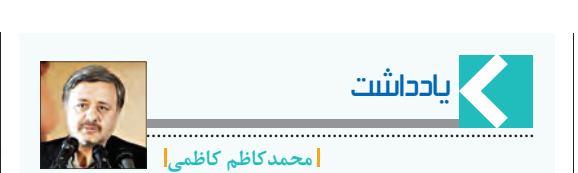
آقابایی کمتر فرصت استراحت کردن دارد. او حتی تا یکی دو روز مانده به مراسم ازدواج

هنر و هنر

ادب و هنر

شنبه ۱۹ آبان ۱۳۹۷

۱۴ | ۲۱ ربيع الاول ۱۴۴۰ | ۱۰ نوامبر ۲۰۱۸ | سال سی و یکم | شماره ۸۸۲۵ |



یادداشت

| **محمد کاظم کاظمی** |

نگاهی دوباره به «بازوان مولایی» و «رستاخیز حرکات» اثر اسفندقیه

دو مثنوی ماندگار

شاید بشود گفت در اواسط دهه ۷۰، مرتضی امیری اسفندقیه با مثنوی بلند «بازوان مولایی» به جامعه شعرى آن سال‌ها معرفی شد و البته از آن شعر عبور کرد. اکنون این شعر در کارنامه ۳۰ ساله شاعر ما آن‌قدرا نمود ندارد، ولی در آن سال‌ها شعرى بود متمایز، مؤثر و خاطر‌برانگیز.

شاعر ما این مثنوی ۱۳۰ بیتی را در سوگ برادر شهیدش سروده است و هم از این روی، شعر سرشار است از عاطفه‌ای صادقانه و راستین. توصیف شاعر از آن شهید، یک توصیف کلی نیست که فقط به ذکر مقام شهید و احیاناً درد و ناغ‌هایی کلی خلاصه شود، بلکه او در اینجا از تجربه‌های عینی یک برادر شهید می‌گوید.

از آن قبیله که طفلان خطر لقب دارند

قبیله‌ای که عموها پدر لقب دارند

... تو از شکستن پشت پدر چه می‌دانی؟

تو بهت دیدن نعش پسر چه می‌دانی؟

... تو هیچ کرده‌ای احساس، جای خالی را؟

تو درک کردی‌ای آيا شکست‌بالی را؟

تو هیچ ناله خواهر شنیدی‌ای در شب؟

به سمت بستر مادر دوبدای در شب؟

(**بازوان مولایی، ۱۴ و ۱۷**)

این نوع پرداختن به موضوع، در سال‌های سراسایش این شعر (اواخر دهه ۶۰) بدیع بود و مؤثر، هرچند در همه جاهای این شعر صورت نیسته است. گذشته از عاطفه متکی بر دریافت‌های عینی، این شعر از نظر صوری نیز بدیعی دارد که مهم‌ترین آن غنی‌سازی قافیه و ردیف از نظر تنوع و تعداد حروف قافیه و گاه انتخاب ردیف‌های بلند است:

تو آشنای قدیمی قلب من بودی

تو در زمانه صمیمی قلب من بودی

دقیق‌ای دل من جدا نبودى تو

دل‌م ترانه نمی‌خواند تا نبودى تو

... زمین به شست زمان گوی آشتی می‌داد

تو بودی و همه جا بوی آشتی می‌داد

سحر ترانه توحید با تو زیبا بود

طلوع کردن خورشید با تو زیبا بود

... ز بعد رفتن تو غرق بیم شد خانه

چراغ خانه تو بودی، بنیم شد خانه

تعمیه غزل در مثنوی هرچند پیش از این شعر در مثنوی «هجرت» علی معلم سابقه دارد، در این شعر سخت خوش‌افتاده است، خوش‌تر از شعر معلم، از باب امانت‌داری و ذکر فضل تقدم، باید این را هم بیفزایم که الهام‌بخش صاحب این قلم در این هنر مندی هم، همین مثنوی «بازوان مولایی» مرتضی امیری بوده است، ضمن اینکه تأثیر این مثنوی از نظر لحن و هنرمندی‌های بیانی، در بعضی شعرهای من، بویژه مثنوی «رازگشت» محسوس است.

اما «رستاخیز حرکات» خود منظومه‌ای است در قریب به ۳۵۰ بیت که کتابی مستقل به همین نام چاپ شده است. شاعر در اینجا طرحی خاص آزموده است، شرحی رؤیاگونه یا مکاشف‌آوار از روز رستاخیز و دادگاه قیامت، با تمرکز بر وضعیت و پرسش و پاسخ شاعران زبان فارسی در آن عرصه. طرح قیامت در ادبیات فارسی بی‌سابقه نیست و شاید در شعر هم سابقه داشته باشد. در «رستاخیز حرکات» این طرح با محفوظات شاعر از آثار شاعران همراهِ شده و تلمیح‌ها و تضمین‌هایی در کار آورده است که گاهی سخت جذاب و شگفتی‌آفرین است:

اخوان گفت به نیمه: چه خبر آوردی؟

خوش‌خبر باشی، هان از که خبر آوردی؟

انتظار خبری گرچه مرا نیست، بگو

همچنان خانه تو «خداام ابری است» بگو

گفت نیما که مهرسید دگر هیچ از ما

مردم از بس که زدم عریده، «آی آدم‌ها!»

(**رستاخیز حرکات، ۲۹**)

شگرد اصلی شاعر برای زیباسبازی سخنش در این منظومه، همین تضمین‌ها و تلمیح‌هاست و انصافاً شاعر در این موارد خوب از عهده برآمده و این مثنوی ۲۵۰ بیتی را از ملال‌آری نجات داده است. طرح روایی و بعضی چالش‌ها و گفت‌وگوها میان شخصیت‌های روایت هم به جنابیت اثر افزوده است، مثل

رودرویی فردوسی و احمد شاملو به خاطر سخنرانی شاملو درباره فردوسی:

نشد آنفشش با دم فردوسی جفت

سخت آشتفت از این مغلطه فردوسی و گفت:

«... سخن پاک مرا بردی و رسوا کردی

غزوی نیز نکرد آنچه تو با ما کردی

دشنه چالشت اینجاست در این سینه پیر

این من و این تو و این دشنه ناپاک، بکیر»

شاملو گفت: «مکن‌ای بل وارسته، مکن

دشنه در دیس، پذیرایی از این خسته مکن»

گفت: «آوارترین آهوی دشنم از تو»

گفت فردوسی آزرده: «گذشتیم از آن

بانگ فرمود: «گذشتیدی، ولی ما اری

جیح هنوز اول کار است، کجای کاری؟»

باری، توفیق شاعر در این مثنوی، بر اثر سه چیز است: طرح تازه، استفاده تلمیح‌آوار و تضمین‌آوار از محفوظات و روایتی که گاه طنزگونه می‌شود. از این که بگذریم بعضی بیت‌ها هم از نوعی تکرار و قرینه‌سازی بهره دارد که خوش افتاده است، ولی تعداد این بیت‌ها بسیار نیست.

گفت با من که «ز غیب آمده‌ام، آزادم»

گل به من داد، گرفتیم، به خودش پسر دادم

... گفتیم: «آرام از این کلیه پاکیزه برو

آمدی سرخوش و دوشیزه و دوشیزه برو»

... آمده بودی پی وسوسه‌ام شیطان باز

وسوسه کردم‌ش و پشت سرم خواند نماز

... شعر اگر کهنه در آن عرصه، اگر آنو آنجا

حیف شد حیف، نبرزید به یک جگ آنجا

(**رستاخیز حرکات، ۲۷–۲۷**)

و البته در کنار این‌ها بیت‌هایی کم‌چان و کم‌جاذبه هم می‌توان یافت که دلالت بر کم‌حوصلگی دائمی شاعر در پرداخت شعرش دارد. به این موضوع در جایی دیگر با تفصیل بیشتر خواهیم پرداخت و اینجا فقط دو بیت از این منظومه را نقل می‌کنیم:

شعر در مدح علی گفتیم و خوردم به زمین

چشم من هیچ نیفتاده به مرغ آمین

... شاملو سکسکه می‌کرد، جلو آمد و گفت:

من که با بیگل و باز و لورکا بودم جفت

(**رستاخیز حرکات ۴۸، ۴۸، ۵۳**)

در مجموع می‌توان گفت هرچند مرتضی امیری اسفندقیه بیشتر در قالب غزل و نیمایی شهرت دارد، این دو مثنوی بلند او از جهاتی از آثار ویژه و ماندگار او به حساب می‌آیند.



| ادب و هنر | آرش شسفاعی | پنجشنبه‌ای که گذشت، مرتضی امیری اسفندقیه شاعر و پژوهشگر ادبی وارد پنجاه و سومین سال زندگی‌اش شد. یک روز بارانی میمهان خانه این شاعر شدیم تا با او از شعر و زندگی شاعراناش بگوییم. گفت‌وگویی که با ذهن سرشار از شعر او، رنگی از شعر شاعران گرفت و از جودابه تهران شروع شد و به خانه شعر و ادبیات ایران در مجموعه اراضی عباس آباد رسید. این گفت و گوی مفصل را با هم بخوانیم:

♦ متولد چه سالی و اهل کجا هستید؟

متولد ۱۳۴۵ در محله جودابه تهران هستم.

♦ سرانجام ما نفهمیدیم شما تهرانی هستید، خراسانی هستید یا کرمانی؟!
گفت «همه جای ایران سرای من است» ولی من اصالتم اسفندق‌های است. پدرم اصالتاً از اسفندقه جیرفت است و مادرم فرزند جرقویه شهرهای اصفهان. همسرم و وصله زندگی‌ام ترک است و حالا حساب کن دیگر کجایی هستم؟ ولی مشهد مرا از کودکی دیده است، از خردسالی، از لحظه‌های کال و کلمه. من اهل هر باشم و ناهل هر کجا، روح خراسانی است. من واقعاً در خراسان رشد کردم و کعبه شعر و شعور من آنجاست و نخستین تجربه‌های من در زندگی به خراسان برمی‌گردد و من دنیا و عقبی را در آنجا فهمیدم. نخستین کشف‌های من در زندگی به خراسان برمی‌گردد.

♦ نخستین کشف‌ها کی به شعر تبدیل شد؟
تو خودت شاعر هستی و بهتر می‌دانی که بهتر است به جای شاعر، بگویم معلم چرا که در سرزمین بیدل، صائب، مولوی، حافظ، سعدی، اخوان، شاملو، فروغ، شفیعی کدکنی، قیصر و... سخت است دم از شاعری زدن. شاعر در ایران همواره خواهد بود. بعد از هر شاعری، شاعر بزرگی می‌آید و باز بعد از شاعران بزرگ، شاعران بزرگ‌تری می‌آیند. شاعر با هر شعر متولد می‌شود و نمی‌توان تاریخ تقویمی برایش در نظر گرفت. شاعری که اکنون غزل گفته است، اکنون متولد شده است. شاعر بزرگی می‌آید و فردا اگر باز غزلی دیگر گفت، باز متولد می‌شود، به دنیا می‌آید و با بهتر است بگوییم از دنیا می‌رود تا دنیای تازه‌ای را تماشا کند.

♦ اصلاً چه می‌شود که بعضی‌ها شاعر می‌شوند؟

این «چه می‌شود» اولش اصلاً معلوم نیست؛ مثل

اخوان ثانی شعر

| مصطفی محدثی خراسانی |

داشتند. شخصیت امیری محدود به شعر نبوده است، خوشنویسان، اهالی موسیقی، نقاشی و اهل معرفت خراسان با امیری دمخور بودند و استاد ساعدی که از عرفای خراسان است با احترام به امیری می‌نگریست و همیشه به بهره بردن از او توصیه‌می‌کرد.

بی‌تکلف بودن و صمیمی بودن ویژگی

برش

ما نمی‌گوییم شما چون شراب می‌خوری، شجرت را نمی‌خوانیم، شما می‌گویی چون شاعر نمازخوان است، شجرتش را نمی‌خوانیم؟! در جناح دینی، رافت دینی سبب شده شخصیت را از شعر جدا کنند اما در آن جناح نمی‌خواهند باور کنند که در این سبب اتفاق‌هایی افتاده است.

توحید گفت‌ما که «خداى بلندى و پستى توبى، ندانم چهاى، هرچه هستى، توبى». راه توحید در شعرهای وصفی‌ست ناگزیر که از من می‌گئی! این نگاهی عارفانه است که به شعر او راه یافته است، چنانکه ابوسعید و دیگر عارفان هم چنین گفته‌اند. دستور هم به ما همین است که «انظر مقال و لامن قال». این می‌تواند معیاری برای نقد ادبی باشد بویژه جایی که بحث اخلاق و شخصیت شاعر به میان می‌آید. مولا علی(ع) می‌گوید: گاهی کلمات پاکیزه و خوب در سینه آدم‌های منافق است، این کلمات قل قل می‌زند و بیرون می‌آید تا در سینه صاحبش قرار می‌گیرد. متن سرانجام باقی می‌ماند، بطن که زیرخاک می‌رود.

♦ ولی خیلی از جاهایی که درباره شعر و ادبیات تصمیم می‌گیرند این نگاه را ندارند.
اشتباه می‌کنند. از حال خارج نیست این نهادها یا دینی‌اند یا غیردینی. اگر غیردینی‌اند، دینی باشند و این نگاه علوی را رعایت کنند و اگر دینی هستند، بسی دین نباشند و رعایت کنند چرا که دستور است. شاملو شعرى دارد که می‌گوید: «مسجد من گریهی با شاملو مشکل دارند چرا که شخصیتی بازگوش و شیطان داشت. انگشت در سوراخ می‌کرد تا قورب بگذردش، باز دوباره دست می‌کرد تا بگذردش. با عقاید، مذاهب، اعتقادات و خیلی چیزهای دیگر بازی می‌کرد، این شخصیتش بود اما خالص شعرش با اعتقادات و باورهای مردم زیاد بازی نکرده است. شعر شاملو را باید از شخصیتش جدا کرد. خداوند آمیزدار را عاقبت بخیر کند. فردوسی را در قبرستان مسلمانان دفن نکردند چرا که گفتند مدح محسوس گفته است، همان مردی که مانع دفنش شد، او را به خواب دید در غرفه‌ای از بهشت. گفت این‌مقام را چرا به تو دادند، فردوسی گفت از جهت یک بیت که در



گم می‌شود! نمی‌شود این شعرهای شاملو را ندیده گرفت. شعر انقلاب و انقلاب شعر باید مسلح بشود به یک نگاه منصف و سهم همه را پرداخت کند. چقدر پیام‌های عرفانی ناب در شعرهای آخر عمر فروغ موج می‌زند؟ «و در شهادت یک شمع/راز منوری است که آن را/آن آخرین و کشیده‌ترین شعله/خوب می‌داند» شعر دفاع مقدس است، شعر دفاع از مقدسات است. از این بهتر یک شاعر آوانگار در روزگاری که همه رنگ‌ها به اوست می‌تواند از شهادت سخن بگوید؟ آیا باید براساس گذشته‌اش، این شعر و این شاعر را کنار بگذاریم؟ اگر قرار بر قضاوت براساس گذشته باشد، یک قصیده سنایی در دوران اول زندگی ادبی‌اش کافی است که همه شاعران منحرف معاصر بروند، جلوا! دیگر لا‌تر از او نیست اما انصاف علمی، گذشته سنایی را فراموش کرده و «حقیقه الحقیقه» و «اسیرالعباد الی المعاده» را نگاه کرده است. شاعر تا بخواهد خودش درک کند که خودش، زندگی، مرگ و مردم چیست، باید فرصتی را طی کند و به همین دلیل باید به او فرصت داد و عاقبت بخیری‌های شاعر را دید. لحظه‌ای از زندگی شاعر اهمیت دارد که او به یک اعتدال نفس رسیده باشد.

♦ آیا در آینده هم با وضعیتی که امروز در شعر هست، شعر همچنان از حجت خالی نیست؟ نگران شعر نیستی؟

نه من اصلاً نگران نیستم فقط نگران اینم که خودم در آن دوران نیستم که آن حجت‌ها را ببینم و کشش جلوی پایشان جفت کنم و جای برایشان بریزم و دستشان را ببوسم. کاش بتوانم از زیر خاک هم شعرهایشان را بشنوم. بارها گفته‌ام شعر در ایران مثل فوتبال در برزیل است. تا رونالدو می‌خواهد بدرخشد، رونالدینیو می‌آید می‌گوید داداش ثوبت من است! شعر در ایران در هر دوره نه یک حجت که چندین حجت دارد. «عالمی را یک دل روشن چراغان می‌کند» خورشید راه خودش را می‌رود. آسمان امروز ابری است و صبح خیلی هم سروصدا در انداخت ولی درنهایت خورشید به این عریده‌ها و ابرهای سنگین توجهی نمی‌کند و بیرون می‌آید. البته به شاعر هم نباید توجه کنیم، باید به شعر توجه کنیم و بگوییم بعد از این، حجت شعر پارسی، شعرهای ناب شاعرانه هستند. ادبیات پارسی هیچ‌گاه در هیچ حوزه‌ای از حجت خالی نخواهد ماند. شما فکر می‌کردید جلودان یاد اخوان ثالث بعد از آن همه شاعر بزرگ بیاید؟ شاعری که بگوید: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت! سرها درگیران است» شعری که یک فصل سال ما با این شعر گرّه خورده است، ضمن اینکه این شعر یک فصل از تاریخ سیاسی- اجتماعی این سرزمین را ثبت کرده است. هر کس می‌خواهد بفهمد چه اتفاقی افتاد، چه جوانانی افتادند، باید این شعر را نگاه کند. شاعری را چند روز پیش در فرهنگسرای اندیشه دیدم، برای من شری خواند؛ با خودم گفتم زمانی که من داشتم شعر می‌گفتم این آقا اصلاً به دنیا نیامده بود، اکنون شعری می‌خواند که من خجالت می‌کنم در برابرش سر بلند کنم در برابر او و او می‌گوید با مهربانی که شعرم را نقد کن. شعر پارسی به آخر خط نمی‌رسد.

فصل باشکوه دیگری در پرپژده بر افتخار فرهنگی و ادبیی او رقم خورد، تهران توانست امیری را درگیر روزمرگی کند، آنچنان که با بسیاری از دیگران کرد. حضور قریب به دو دهه او در محافل و مجامع و جشنواره‌ها و کنگره‌ها و حضور در برنامه‌های ادبی رسانه ملی، سطح و گستره تأثیرگذاری او را عبق و وسعت بیشتری بخشید و روز به‌روز به تعداد آموزندگان و متأثران از او افزوده شد امروز به واقع یکی از سرچشمه‌های سیراب کننده عطش نسل جوان ادبیات و شعر امروز است.

انقلابی، شخصیتی با نگاهی ذهنی گرا و کلی گو اما خیره در چشم خصم؛ بشنود ای امپراتوران عصر انفجار با شما از بارش برق فنا دارم سخن نوبت ویرانی بنیاد آباد شماست با شما از ریزش برج و بنا دارم سخن کارنامه شعری «مرتضی امیری اسفندقیه» می‌تواند طیف‌های وسیع و گوناگونی از مخاطبان مختلف با سلیقه‌ها و دیدگاه‌های ادبی متنوع را جذب و راضی نماید. ست‌گرایان از زبان و بیان کهن گرای او در قوالب شعری سنتی لذت می‌برند و نوگرایان از زبان و بیان نوگرایی او در قالب نو نیامی. اگر در این کارنامه جای شعر بی‌وزن را خالی می‌بینیم باید دلیل را در تعلق خاطر این شاعر به موسیقی کلام بدانیم. «مرتضی امیری اسفندقیه» معجونی است و شفاف و همگن از انواع رویکردهای شعری که با هر طرفی نبوشی‌اش لذت خاص خودش را می‌بری، او مد را کل او را بیشتر متمایل به سنت ادبی می‌بانی تا آوانگار دیسم و بلکه نوگرایی!

و اگرچه امکان انعکاس جهان معاصر را در شعر کمتر می‌کند اما در مجامع حال مخاطب و خواننده را مرعوب می‌سازد و توجه او را به متن بیشتر از متنی با زبان نرم و روزمره به خود جلب می‌کند. شگردی که در شعر معاصر ما با چهره‌های بزرگ چون اخوان ثالث، شاملو و... مودک‌تر می‌شود. محتوا در آثار امیری اسفندقیه شاخصه‌ای مهم محسوب می‌شود چنانکه می‌توان این شاعر را همچون دیگر شاعران انقلاب شاعری محتواگرا دانست، اگرچه در سطور بالاتر گفتیم که این محتوا در قالب و فرمی سخت برجسته و بلکه خوندنا ارائه می‌شود. گفتم همچون دیگر شاعران انقلاب، چرا که جمع بندی نهایی درونمایه‌های اشعار او گویای موضع گیری خاص او در عرصه سیاست است و جایگاهش را مشخص می‌سازد. «مرتضی امیری اسفندقیه» شخصیتی دارد سامان یافته در گفتمانی دینی و

و بالاخره زمانی که به شعر نو نیامی رو می‌آورد با تسلطی مثال زنی که بر عروض و قافیه دارد، به خوبی از پس انطباق زبان بر نکته‌های روایی آن بر وزن عروضی و ارکان افاعیلی آن برمی‌آید. همچنین دایره واژگانی شعر را وسیع می‌کند تا بتواند از کلماتی امروزین‌تر به فضاسازی‌هایی معاصرتر برسد (و صد البته باز و باز هم با همان صیغه زبان کهن: ای پناه اتق خدای می‌بیند لبریز از آواز و صداست دست‌های تو کجاست؟ این تسنوع و تکثر در آثار «امیری اسفندقیه» و در عین حال تسلط و پختگی در تقریباً تمامی این انواع شعری مثال زدن و رشک برانگیز است. این تنوع و تکثر اما همیشه همراه با سبایه‌ای کم و یا پررنگ از سختگی و نخراشیدگی علامت‌ها زبان به شیوه به کارگیری زبان در سبک خراسانی است. به گمان من این شیوه، زبان را برجسته می‌کند و از زبان روزمره فراتر می‌برد

